

# پنج سال مهلت برای اجرای یک قانون؟

## خلاصه مقاله

قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، و آیین نامه آن، علاوه بر کاستی‌هایی که برخی از آن‌ها در قسمت اول این مقاله و نیز در دستور آتی برشمرده شده، از لحاظ اجرایی هم با دشواری‌هایی مواجه است که از آن جمله می‌توان به مشکل تداخل کار حوزه‌های قضایی، تنوع گسترده مسائل قضایی و سختی امکان فراهم آوردن نیروی انسانی لازم برای اجرای این قانون اشاره کرد. این موارد و نیز مسائل دیگری درباره قانون مورد بحث و آیین نامه مربوط به آن، ذیلاً مورد بررسی قرار گرفته است.

## نوشته احمد بشیری - حقوقدان

بند ب ماده ۱۹۹ در مقام شمردن قرارهای قابل تجدید نظر می‌گوید: «قرارهای زیر در صورتی که حکم راجع به اصل دعوی قابل درخواست تجدید نظر باشد...» اولاً - تجدید حق تجدید نظر خواه و موکول گردانیدن اعتراض او به اینکه حتماً اصل دعوایش قابل تجدید نظر باشد تا بتواند به قرار اعتراض کند، کار درستی نیست. چرا باید دست دادخواه برای اعتراض به تصمیمات مراجع قضایی بسته شود؟

ثانیاً - بستن راه اعتراض به زار، آنهم به اعتبار اینکه «حکم راجع به اصل دعوی» قان اعتراض باشد، به دور از منطق حقوقی است. زیرا که بعضی از قرارها، ربطی به اصل دعوی ندارد تا در مورد تجدید نظر، از آن پیروی کند مثلاً قرار ابطال دادخواست یا رد دادخواست یا قرار رد دعوی یا عدم استماع دعوی یا قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوی چه ربطی به اصل دعوی دارد که، از همان اول، دادخواه را از احقاق حق محروم کنیم و او را به وادی سرگردانی ابدی روانه سازیم؟

ثالثاً - اگر منظور قابل تجدید نظر بودن حکم به اصل دعوی، حکمی است که سرانجام و در پایان دادرسی، از طرف قاضی دادگاه صادر می‌شود، این حکم که در آغاز طرح و اقامه دعوی قابل پیش‌بینی نیست تا مثلاً قرار رد دادخواست را موکول به رأی دادگاه و وابسته به آن کنیم.

رابعاً - در این بند فقط از تجدید نظر خواهی درباره چند قرار آنهم حقوقی، نام برده شده است، ولی مطلقاً اشاره‌ای به قرارهای کیفری نشده است و معلوم نیست که آیا نویسندگان قانون نظرشان این بوده است که قرارهای کیفری مطلقاً قابل تجدید نظر نیست یا اینکه همه آنها قابل تجدید نظر است و نیازی هم ندیده‌اند که حتی این مطلب را متذکر شوند و یا...؟

ماده ۲۰۰ می‌گوید: «به منظور تجدید نظر در آراء دادگاههای عمومی و انقلاب... دادگاه تجدید نظر... تشکیل می‌شود... رأی اکثریت... قطعی و لازم‌الاجراء خواهد بود. در این ماده، صریحاً یک مرحله از دادرسی یعنی «فرجام خواهی» کنار گذاشته شده است و این امر، به زبان مردم است زیرا که بسیار اتفاق افتاده

است، دعوی، مراحل بدوی و تجدید نظر را یکسان و بایک روال طی کرده ولی در دیوانعالی کشور، پی به نقائص دادرسی برده‌اند و موضوع بکلی دگرگون شده و رأی آن دیوان، چیزی بوده است برخلاف آراء قبلی و چه بهتر است که گفته شود، در مواردی نیز، همین رأی دیوانعالی کشور فارق حق از باطل گردیده و در نتیجه حق را به حقدارش رسانیده است.

بنابراین حذف مرحله دادرسی بطور درست از دعاوی، دست کم یک بی‌احتیاطی قانونی است و باید درباره‌اش فکری بشود.

## دیوانعالی کشور و قانون جدید

ماده ۲۱۱ «مرجع تجدید نظر» برخی از آراء دادگاههای عمومی و انقلاب را دیوانعالی کشور دانسته است.

در این ماده به دیوانعالی کشور، نقش دو پهلوئی داده شده است. در یک جا این توهم پیش می‌آید که دیوانعالی کشوری در شمار دادگاههای عادی تجدید نظر قرار دارد (چنانچه عنوان «فرجام» که در گذشته مختص این دیوان بود نیز، به تجدید نظر تغییر یافته است) و از سوی دیگر، نقش گذشته آن بجای خودش باقی مانده است و بهر حال مغشوش بودن جملات و عباراتی که قانون جدید درباره دیوانعالی کشور و شرح وظایف آن بکار برده است قابل توجه است.

اما نکته خاصی که درباره کار دیوانعالی کشور درخور تأمل است، بند «ج» ماده ۲۴۴ قانون است.

بند «ج» ماده ۲۴۴ می‌گوید: «در صورت نقض حکم در غیر موارد مذکور، دادگاه می‌تواند رأی اصواری صادر نماید. اگر یکی از کسانی که حق درخواست تجدید نظر دارد، تقاضای تجدید نظر نماید، پرونده مجدداً در دیوانعالی کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد، هرگاه شعبه دیوانعالی کشور استدلال دادگاه را بپذیرد، حکم را ابرام می‌نماید و در غیر این صورت، پرونده در هیأت عمومی شعب حقوقی یا کیفری دیوانعالی کشور، حسب مورد مطرح (می‌شود) و چنانکه نظر شعبه دیوانعالی کشور مورد تأیید قرار گرفت، حکم نقض و پرونده به شعبه دیگر دادگاه ارجاع خواهد شد. دادگاه مرجوع الیه با توجه به استدلال

هیأت عمومی دیوانعالی کشور، حکم مقتضی صادر (می‌کند - خواهد کرد) و این حکم قطعی است. (توجه! برانته‌ها را، ما اضافه کرده‌ایم تا عبارات از لحاظ دستوری کاملتر شود)

عبارت این بند، بطور نامفهوم تنظیم شده است. تاکنون در مورد آراء اصراری، هیأت عمومی دیوانعالی کشور نظریه نهائی می‌داد و این نظریه به صورت «رویه قضائی» در می‌آمد و همگان ناچار بودند آنرا بکار بندند.

اما اینک می‌بینیم که هیأت عمومی تغییر روش داده و یک رسم «اصرار در اصرار» را هم مرسوم و متداول کرده است یعنی هیأت عمومی بجای آنکه مانند گذشته (و هنوز هم) نظریه خود را بیان کند و به موضوع پایان دهد، پرونده را به شعبه دیگر دادگاه می‌فرستد که در آنجا «حکم مقتضی» صادر شود در حالیکه تاکنون، دادگاه تالی، ناگزیر بود که رأی دیوانعالی کشور را بپذیرد.

این امر، صرفنظر از اینکه بدعتی است در کار دیوانعالی کشور، خود بخود یک مرحله دادرسی جدید را هم باب می‌کند و احقاق حق را بجای تسریع به تطویل می‌کشد و شایسته نیست در قانونی که مبنایش تلویحاً، «سرعت بجای دقت» است، یک مرحله رسیدگی غیر لازم به سایر مراحل دادرسی افزوده و وقت مردم بیشتر گرفته شود!

ماده ۳۴ قانون می‌گوید «از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون، رئیس قوه قضائیه مکلف است حداکثر ظرف مدت پنج سال، با تشکیل تدریجی دادگاههای عمومی و انحلال دادسراهای عمومی و انقلاب، و اتخاذ تصمیمات ضروری در زمینه تعلیم و تربیت نیروی قضائی واجد شرایط، موجبات اجرای این قانون را در سراسر کشور فراهم نماید.

در این ماده قانونی، دو موضوع مهم مطرح شده است: ۱- پنج سال مهلت برای زمینه سازی اجرای کامل قانون در سراسر کشور

۲- اقدام برای تعلیم و تربیت نیروی قضائی واجد شرایط

اول - در تاریخ برقراری تشکیلات قضائی در کشور ما، شاید این نخستین بار است که قانونی وضع گردیده، ولی برای اجراء آن پنج سال مهلت داده شده است.

شاید نویسندگان قانون، به هنگام انشاء این ماده قانونی، توجه نداشته‌اند که اجراء تدریجی یک قانون مهم، آنهم در دادگستری، به ویژه در مورد دادگاهها و دادسراها، دستگاه قضائی و مردم را با چه دشواریهایی روبرو خواهد کرد. پی بردن به گرفتاریهای ناشی از اجراء گام به گام قانون، چیزی نیست که نیاز به تخصص و کاردانی خاصی داشته باشد و هر کسی با یک حساب

ساده و سرانگشتی، می‌تواند این واقعیت را بخوبی دریابد. ما نمی‌دانیم در حال حاضر، در سراسر کشور چند حوزه قضائی برپا است ولی فرض می‌کنیم در تمام کشور، صد حوزه قضائی دایر باشد.

### یک نوآوری دیگر

رئیس قوه قضائیه مکلف شده است که در ظرف مدت پنج سال، صد بار دستور اجراء قانونی را صادر کند که حتی یک روز هم نمی‌توان در اجراء آن تأخیر کرد. چرا؟ برای آنکه از فرادای روز لازم‌الاجراء شدن قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، تمام دادگاهها و دادسراهای سراسر کشور به دو دسته مهم تقسیم می‌شوند:

الف - آنها که پیش از لازم‌الاجراء شدن قانون برپا بوده‌اند و هنوز برپا هستند تا تکلیف‌شان معلوم گردد.  
ب - آن گروه که با قانون جدید، وضعیت جدید و وظایف تازه‌نی پیدا می‌کنند. به همین ترتیب دعای مردم نیز به دو دسته تقسیم خواهد شد.

اول - آنها که به دادگاهها و دادسراهای قدیم ارجاع خواهد شد که هنوز مشمول قانون جدید نشده‌اند.

دویم - دعاوی که به دادگاههای عمومی و انقلاب مشمول قانون جدید ارجاع خواهد شد.

این مشکل در شهرهای بزرگی مانند تهران، بزرگتر و گرفتار کننده‌تر است. زیرا که در این شهرها، اجراء قانون جدید، یکباره عملی نیست یا اینکه دستگاه قضائی بنا به ملاحظاتی، علاقه به اجراء یکبارگی قانون در همه شهر ندارد چنانکه اخیراً (تا زمان نوشته شدن این مقاله) در منطقه قطریه دستور اجراء قانون جدید داده شده است.

بلافاصله باید این نکته را افزود که اجراء قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در منطقه شمیرانات، با مفاد ماده «۳» قانون مطابقت ندارد و در واقع یک جور نوآوری است.

توضیح اینکه برابر قانون اصول تشکیلات دادگستری، حوزه قضائی ویزگی‌هایی دارد به شرح ذیل:

ماده ۶ - تقسیمات مملکت ایران از حیث محاکم عدلیه بقرار ذیل است: حوزه صلحیه - حوزه ابتدائی - حوزه استینافی

ماده ۷ - حوزه صلحیه عبارت است از قسمتی از خاک ایران که در قلمرو یک محکمه صلحیه واقع است.

ماده ۸ - حوزه ابتدائی عبارت است از قسمتی از مملکت ایران که در قلمرو یک محکمه ابتدائی واقع است - هر دفتر حوزه ابتدائی ممکن است مشتمل بر چند حوزه صلحیه باشد.

ماده ۹ - حوزه استیناف عبارت است از قسمتی از مملکت که در قلمرو یک محکمه استیناف واقع است و هر حوزه استینافی مشتمل است بر چند حوزه ابتدائی.

ماده ۱۰ - حوزه قضائیه دیوان تمیز شامل کلیه محاکم عدلیه ایران است. برای آگاهی آن‌دسته از خوانندگانی که از

اصطلاحات و تغییرات تشکیلات قضائی آگاهی بسنده ندارند، توضیح داده می‌شود که اسامی حوزه‌ها، بعداً و برابر قوانین اصلاحی، از حوزه‌های صلحیه - ابتدائی - استینافی به حوزه‌های دادگاه بخش - دادگاه شهرستان - دادگاه استان تغییر نام داد و در سالهای اخیر به حوزه‌های دادگاههای حقوقی - کیفری دو و حقوقی - کیفری یک موسوم گردید و دیوان تمیز هم، دیوانعالی کشور نام گرفت. اما اصول حوزه‌بندی‌ها، از همان تاریخ تصویب قانون اصول تشکیلات دادگستری «عدلیه» یعنی از سال ۱۳۰۶ تا کنون تقریباً به قوت و اعتبار خود باقی مانده است.

از بررسی مواد قانونی یادشده، به سادگی می‌توان دریافت که شهر تهران، با همه بزرگی و گستردگی آن، یک «حوزه قضائی» است و اگر در گوشه و کنار این شهر بزرگ سازمان‌های قضائی گوناگونی برپا شده است، این

### توضیح لازم

در بخش اول این مقاله به دلیل عدم دقت به هنگام صفحه‌بندی، در ستون سوم صفحه اول دو پاراگراف از مطلب پیش و پس چاپ شده بود که بدین وسیله نحوه جای‌گیری صحیح آن ذیل توضیح داده می‌شود.

اولین سطر ستون سوم این صفحه، «قانون گذشته خودمان را...» است که در سطر یازدهم به چشم می‌خورد. از این سطر تا هیجده سطر بعد باید در ابتدای ستون نخست چاپ می‌شد و لذا اگر خواننده محترم ابتدا این سطور را مطالعه کند و سپس به آغاز همین ستون به صورتی که چاپ شده بازگردد؛ مطلب را با توالی اصلی آن مطالعه کرده است.

بابت این اشتباه از خوانندگان گرامسی و نویسنده محترم مقاله پوزش می‌خواهم.

تنوع و تعدد، محدوده حوزه قضائی تهران را تغییر نداده است و همه دادگاهها و دادسراهای کوچک و بزرگی که در هر گوشه حوزه قضائی تهران بکار افتاده است، تابع مقررات اصول تشکیلات قضائی است و همه آن دادگاهها و دادسراها مانند خط زنجیر، به یکدیگر پیوسته‌اند. یعنی دادگاههای حقوقی یا کیفری هر کدام یک رئیس کل دارند که رئیس واحدهای تمام حوزه قضائی است و رئیس کل دادسراها و دادستان عمومی تهران است.

با توضیحاتی که داده شد، معلوم گردید که مثلاً واحد قضائی شمیرانات از نظر اصول تشکیلات، تابع حوزه قضائی حقوقی تهران است دادسرای آنجا نیز تابع حوزه قضائی کیفری دادسرای تهران و رئیس کل‌های دادگاهها (حقوقی - کیفری) بر دادگاههای تابعه و دادستان عمومی تهران بر نواحی دادسرا در سراسر تهران ریاست دارند.

با این کیفیت، هنگامی که قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، فقط در منطقه شمیرانات اجراء شود، در واقع، اجراء قانون، هم شامل بخش کوچکی از حوزه قضائی گسترده شهر تهران شده است و نه همه تهران (که

منظور مجریان قانون نیز، همین است) و این مطلب همان است که نوشتیم با ماده «۳» قانون مطابقت ندارد.

ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی انقلاب می‌گوید: «با تأسیس دادگاه عمومی در هر حوزه قضائی، رسیدگی به کلیه امور مدنی و جزائی و امور حبسیه، بالحاظ قلمرو محلی، با دادگاههای مزبور خواهد بود. و تبصره ۱، همین ماده می‌گوید: «حوزه قضائی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان و یا نقاط معینی از شهرهای بزرگ».

شاید بما خرده گرفته شود که منظور تبصره بالا از «نقاط معین»: جاهانی امثال واحد قضائی شمیرانات است ولی پاسخ اینست که جدا کردن واحد قضائی یادشده از حوزه قضائی تهران، نیاز به قانون دارد و امری اختیاری و دلخواه نیست که هر کسی بتواند حوزه‌های قضائی را تکه و پاره کند و تا هنگامی که واحد قضائی شمیرانات، از حوزه قضائی تهران جدا نشده است، همچنان جزو حوزه قضائی تهران است چنانکه تا قبل از اجراء قانون در آن نقطه، بر همین حال بوده و رسماً و قانوناً جدا و مستقل نشده بوده است تا اکنون بگوئیم با اجراء قانون در آنجا، مشکلی پیش نخواهد آمد.

باز هم برای آگاهی کسانی که از وظایف حوزه‌های قضائی کمتر می‌دانند، باید افزود که قضات هر حوزه قضائی فقط وظیفه دارند به امور مربوط به حوزه خودشان رسیدگی کنند و دخالت هر قاضی در کارهای حوزه قضائی دیگر، از لحاظ صلاحیت، غیر قانونی است.

با توصیفی که از حوزه قضائی و قلمرو قانونی آن شد، اگر قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در منطقه شمیران اجراء گردید، مانند آنست که در تمام حوزه قضائی تهران دستور اجراء آن داده شده باشد و در این صورت قضات واحدهای دیگر مستقر در حوزه قضائی تهران، اگر خودشان را مشمول مقررات قانون جدید بدانند، ظاهراً کاری برخلاف قانون نکرده‌اند چون قانون، به واقع امر، در حوزه قضائی تهران به اجراء درآمده است نه «حوزه قضائی» شمیران.

حال اگر گفته شود، اجراء قانون در گوشه‌های از تهران یا تمام تهران، دارای کدام «تالی فاسد» است؟ پاسخ آنرا باید در ماده ۳۸ جستجو کرد که می‌گوید: «از تاریخ تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب در هر حوزه قضائی، کلیه قوانین و مقررات مغایر با آن، در همان حوزه لغو می‌گردد».

### اگر شمیرانی‌ها قانون جدید را نپسندند...

بنابر مفاد ماده ۳۸، هنگامی که قانون جدید در بخشی از حوزه قضائی تهران اجراء شد، چون آن بخش وضعیت قانونی مستقلی ندارد بنابراین حمل بر این می‌شود که قانون در تمام تهران به اجراء درآمده است و قوانین و مقررات مغایر، ملغی‌الائثر گردیده است. حال، بر مجریان قانون است که این تعارض قانونی را با نیروی تدبیر خودشان حل کنند.

مشکل دیگری که در عمل پیش خواهد آمد،

# حذف مرحله‌ای از دادرسی، یک بی‌احتیاطی قانونی است.

اینست که اگر مثلاً در منطقه شمیران، عملکرد قانون جدید، مورد پسند مردم نباشد، از فردای روز کشف این ناپسندی، مردم با هر ترفندی، تلاش خواهند کرد که دعاوی خودشان را به دادگاههای پائین شهر بکشاند و برابر قوانین قدیم، طرح و اقامه دعوی کنند و پرواضح است که در این صورت چه دشواری‌ها و اغتشاشی پدید خواهد آمد.

از اینها گذشته، هنگامی که در شهر تهران دو جور قانون حاکم بر روابط مردم با واحدهای قضائی باشد، داستان «یک شهر و دو نرخ» و «یک بام و دو هوا» به معنای واقعی کلمه پیش خواهد آمد و مشکلات مردم، بیش از پیش، رو به افزایش خواهد نهاد.

تصورش را بکنید که مثلاً ردم نارمک و تهران پارس برای احقاق حقوق خودشان تابع یک رشته قوانین هستند ولی مردم شمیرانات قانون دیگری دارند و صد البته که تشریفات قانونی حاکم بر هر دسته از آنها نیز، از دیگری جدا است.

همین گرفتاری در نقاط دیگری که از قوانین جداگانه پیروی می‌کنند، پیش خواهد آمد مثلاً مردم قزوین قانون خاصی خواهند داشت و مردم زنجان قانون دیگری و ... «و خود حدیث مفضل بخوان از این مجمل».

- همین مشکل البته در مورد اجراء احکام دادگاهها و دادسراها نیز پیش خواهد آمد.

اولین مشکل درباره تفکیک حوزه‌های قضائی شهرهای بزرگ خواهد بود مثلاً اجراء احکام در منطقه شمیران با دیگر نقاط تهران فرق دارد زیرا که در آنجا دادسرا منحل شده است و اجراء احکام کیفری بوسیله سازمان جدیدی انجام خواهد گرفت و در نقاط دیگر تهران اجراء احکام با دادسرا است و البته نحوه عمل هر کدام از گروههای اجراء احکام نیز با یکدیگر فرق خواهد داشت.

از طرف دیگر وقتی حوزه قضائی شمیران از نقاط دیگر تهران جدا شد، چنانچه حکم یکی از دادگاههای شمیران را بخواهند مثلاً در میدان فردوسی اجراء کنند، باید دادگاه شمیران به دادسرای تهران نیابت قضائی بدهد و اجراء حکم خودش را بخواهد و به همین ترتیب عکس قضیه نیز صادق است و در هر مرحله که اجراء قانون جدید در سایر نواحی تهران آغاز گردد، این روند تکرار خواهد شد و بدیهی است که در این میان مردمی

که هم اکنون، در مواقع اجراء احکام با مشکلاتی روبرو هستند، با استقرار وضع جدید، گرفتاریهای بیشتری خواهند داشت.

مشکلات اجراء احکام به همین مختصر پایان نمی‌پذیرد ولی ما، به لحاظ پرهیز از سخن درازی، از توضیح بیشتر درباره آن چشم می‌پوشیم.

«گواه عاشق صادق، در آستین باشد» تا هنگامی که این مقاله زیر چاپ است، خبرهای جالب توجهی که از پیامدهای اجراء قانون جدید در منطقه شمیرانات، به ما رسیده است، نشان دهنده دشواریها و سرگردانی‌های فراوانی است که قضات و مردم آن سامان دچارش گردیده‌اند و تاییدی‌نی است بر درستی گفتار ما!

دویم - تعلیم و تربیت نیروی قضائی وظیفه دیگری است که قانون بر عهده قوه قضائیه قرار داده است تا در مدت پنج سال، آنرا انجام دهد.

همه کسانی که با دادگستری سرو کار دارند، بخوبی می‌دانند که در این سازمان بزرگ نیز، مانند هر سازمان فنی دیگر، تخصص و تجربه، نقشی اساسی و حیاتی دارد و هر چه پایه و درجه تخصص و تجربه سست‌تر و ضعیف‌تر باشد، رساندن عدالت به همگان، به همان نسبت کاهش می‌یابد.

تا کنون روال کلی کارها در دادگستری این بوده است و هست که قضات، هم از نظر سلیقه‌نی و هم از لحاظ تقسیم کارها، نوعاً به چند دسته تقسیم می‌شده‌اند و می‌شوند: مثلاً گروهی به کارهای حقوقی مشغول می‌شوند و گروهی دیگر کارهای کیفری را برمی‌گزینند و هر دسته از آنان، کم‌کم چنان با رشته شغلی خود وابستگی و دل‌بستگی پیدا می‌کند که دیگر علاقه به تغییر رشته یعنی جابجائی از رشته حقوقی به کیفری یا برعکس، خیلی کم می‌شود.

در عمل نیز این حالت بین قضات پیش می‌آید یعنی مشاهده شده است که برخی از آنان، برای تصدی یک رشته معین از مشاغل قضائی آمادگی و استعداد بیشتری نشان می‌دهند و به پیروی از همین ویژگی‌های طبیعی نیز رشته مورد علاقه خودشان را انتخاب می‌کنند. این امر، حتی در دیوان عالی کشور نیز که بلندترین پایگاه قانونی کشور است، ادامه پیدا می‌کند یعنی قضاتی که از دادگاههای پائین یا دادسراها، به دیوان عالی کشور منتقل می‌گردند، بسته به اینکه قبلاً در کدام رشته قضائی کار می‌کردند، به قسمت‌های مربوط به اشتغالات قبلی خودشان منتقل می‌گردند. استثنای این امر کلی، بسیار کم است.

## مشکل تربیت نیروی انسانی

در یک نظر، می‌توان گفت که تربیت قضات شایسته در روند فعلی، دشواری کمتری دارد. چون هر قاضی، تدریجاً در رشته مورد تصدی یا علاقه خود کارشناس و مجرب می‌شود پس از چند سال کار، به قول معروف «کارکنش» می‌گردد و طی سالهای بعدی خدمت، برای او دستگاه قضائی آسانتر خواهد بود.

اما برابر قانون جدید، قوه قضائیه مکلف شده است

در مدتی کمتر از پنج سال، به اندازه نیاز دستگاه قضائی کشور، «نیروی قضائی واجد شرایط» تربیت کند یعنی قضات و کارمندانی را فراهم کند که در تمام رشته‌های قضائی چنان آرموده و از کار درآمده باشند که در هیچیک از دقایق کارهای قضائی، لنگی و آشفتگی پدید نیاید.

باید پذیرفت که کار قوه قضائیه در این مرحله قانونی، ساده نیست زیرا که تربیت نیروی انسانی واجد شرایط مورد نظر قانون، در عمل کاری پیچیده و مهم است و رسیدن به مرز خودکفائی قضائی در این باره، آنهم در مدتی کمتر از پنج سال، اگر امری نشدنی نباشد، دست‌کم بسیار دشوار و توانفرسا خواهد بود.

در روند کنونی دستگاه قضائی ما، تربیت یک قاضی خوب و با تجربه، در یکی از رشته‌های قضائی (حقوقی یا کیفری)، در مدتی کمتر از ده سال، مطلقاً عملی نیست و اگر کسی ادعائی جز این داشته باشد، یک جای کارش گیر دارد.

این درباره تربیت قاضی در روند کنونی دادگستری بود، اما تربیت قاضی در حال و هوائی که قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، خواستار آنست، کاری است بارها دشوارتر و پیچیده‌تر از آنچه تا کنون در دادگستری معمول و مرسوم بوده است و هست.

تربیت یک قاضی «واجد شرایط» که بتواند یک تنه و به سادگی تمام گره‌های کور مسائل قضائی حقوقی - کیفری - امور حبسیه و ... را باز کند و با سرعت انتقال و سرعت عملی که طبع کار در فضای اجرائی قانون جدید، مقتضی آنست، کار خودش را با دقت و صحت انجام دهد، کاری نیست که در عرض یک مدت دو - سه - یا پنج سال عملی باشد.

شاید کسی بگوید دستگاه دادگستری فعلاً از وجود قضات قدیمی و کارآزموده خود در کارها استفاده خواهد کرد تا کم‌کم قضات جدیدی به سازمان افزوده شود و کاستی و کمبودی پیش نیاید.

اما این ادعا هم چندان با واقعیت منطبق نیست زیرا که:

اولاً - اکثریت قریب به تمام قضات کنونی دادگستری به حکم سلیقه یا سابقه کارشان، با یک رشته قضائی (حقوقی - کیفری و ...) خو گرفته و با آن الفت یافته‌اند و به سادگی حاضر به پذیرفتن مسوولیت و وظیفه‌نی جز آنچه سالها به آن مشغول بوده‌اند، نخواهند بود و اگر هم مجبور به پذیرفتن مسوولیت‌های جدید باشند، خواه به علت نداشتن تجربه بسنده و خواه بعلت نداشتن علاقه و دل‌بستگی لازم، کارشان خوب و بی‌عیب نخواهد بود.

ثانیاً - اکثریت قابل توجهی از قضات قدیمی و مجرب و از کار درآمده دادگستری، سالهای پایانی خدمتشان را می‌گذرانند و طبعاً در آینده‌ای حتی کمتر از پنج سال مهلت مورد نظر قانون، بازنشسته خواهند شد. اگر به این گروه، دسته دیگری از قضات را هم بیفزاییم که به علل گوناگون، رغبت کار کردن در دادگستری را از دست داده‌اند و به طرق ممکن، قصد کنارگیری از کار قضائی را دارند، باید منتظر آن باشیم که بزودی، با رفتن عده

قابل ملاحظه‌ای از قضات دادگستری، خلأ بزرگی در سازمان قضائی پدید آید که پرکردن آن بطور عادی، امری بس دشوار خواهد بود چه رسد به آنکه دستگاه قضائی بخواهد «قضات واجد شرایط» تربیت کند. این امر، عیناً درباره کارمندان دادگستری هم، که گردانندگان مهم چرخهای دستگاه قضائی کشورند، صادق است. بنابراین موضوع فقط منحصر به قضات نیست.

از این عده که بگذریم، نوبت قضات جوان و کم تجربه فرامی‌رسد که بدون تعارف باید گفت با توجه به بافت تشکیلاتی کنونی سازمان قضائی کشور، تأمین مقصود قانون جدید، از عهده آنان ساخته نیست.

توجه داشته باشید که هنوز در برخی از واحدهای قضائی در نقاط دورافتاده کشور، (مثلاً دادگاههای بخش مستقل) تنها یک تن قاضی کار می‌کند و تمام مسوولیت واحد قضائی با او است و این قاضی ناچار است بیش از ده گونه مسائل قضائی را حل و فصل کند. کار قضائی هم چنان نیست که «امروز برو فردا بیا» داشته باشد. هر پرونده، در همان وقت که به دست قاضی برسد، به حکم قانون، باید درباره آن تصمیم‌گیری و تعیین تکلیف شود. حالا شما تصور کنید که یک واحد قضائی با این تعدد و تنوع و کثرت کار، به عهده یک قاضی جوان و نوپا گذاشته شود که خودش بی‌زد و خودش بدوزد. آیا می‌شود مطمئن بود که این قاضی، آنچنانکه باید، احقاق حقوق مردم را خواهد کرد؟

### بررسی یک مشکل دیگر

البته اجراء قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در واحدهای قضائی «تک قاضی» یک مشکل عملی بزرگ دیگر هم دارد که کاملاً حائز اهمیت است. برابر قانون جدید، قاضی دادگاه عمومی، خودش همه کاره است یعنی هم دادستان است، هم قاضی حقوقی است هم قاضی کیفری است، هم امور حبسیه را حل و فصل می‌کند و ...

حالا شما فرض کنید در یک نقطه دورافتاده مانند بخش «سپاهکل» یا «اشکنان»، قاضی تازه کاری که فرضاً به مدت پنج سال هم تربیت و تعلیم قضائی گرفته است، بخواهد به یک پرونده قتل رسیدگی کند. معمولاً در پرونده‌های مهم مانند قتل، حتی قضات کار دیده و با تجربه هم که با گذراندن دوره‌های مفصل کارآموزی قضائی و تعلیمات طولانی، دانش قضائی اندوخته‌اند، درمانده می‌شوند و نیاز به استشاره از همکاران با تجربه‌تر خودشان پیدا می‌کنند، در این صورت چگونه می‌توان از یک قاضی جوان و کم تجربه انتظار داشت همه مشکلات و پیچیدگی‌های پرونده جنائی مهمتی را یک تنه از پیش پا بردارد. بالاتر از این هنگامی است که این قاضی، چون دارای «صلاحیت عام» است، بخواهد مثلاً حکم «اعدام» نیز صادر کند و ...

فرض را پائین تر می‌آوریم و به این می‌پردازیم که قاضی مورد بحث ما، در مورد یک پرونده جنائی «قرار بازداشت» متهم را صادر کند.

در اینگونه موارد، متهم می‌تواند به قرار بازداشت اعتراض کند و قاضی صادر کننده قرار ناچار است به اعتراض او توجه نماید. طبق قانون آئین دادرسی کیفری، اولاً قرار بازداشت متهم باید فوراً به نظر دادستان برسد. ثانیاً متهم حق دارد به قرار بازداشت اعتراض کند و دادگاه حل اختلاف، به اعتراض او رسیدگی می‌کند. اما برابر قانون جدید، که رئیس دادگاه خودش باز پرس - دادستان و قاضی دادگاه است، تکلیف اظهار نظر دادستان درباره صدور قرار بازداشت و رسیدگی به اعتراض متهم چه خواهد بود؟

همچنین، متهم بازداشت شده، می‌تواند در مهلت‌های معینی به ادامه بازداشت خود اعتراض کند و به این اعتراضات هم در دادگاه رسیدگی می‌شود اما در قانون جدید معلوم نیست به اعتراض متهم چه مقامی رسیدگی خواهد کرد. آیا خود دادگاه صادر کننده قرار بازداشت صلاحیت رسیدگی دارد یا دادگاه دیگری؟ البته این دو مورد و موارد متعدد دیگری که از

مخصوص خودشان رسیدگی خواهند کرد، به این شمار افزوده شود، در این صورت ما بزودی دارای حدود پانزده گونه قاضی خواهیم شد که عنوان تمام آنها هم به تعبیر قانون جدید، «قاضی دادگاه عمومی» و دارای «صلاحیت عام» است.

با این کیفیت، فکر نمی‌کنید با اجراء قانون جدید تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، از موضوع «ایجاد مرجع قضائی واحد» و تأسیس «دادگاههای با صلاحیت عام» فرسنگها به دور خواهیم افتاد و اصلاً فلسفه انشائی و ایجاد قانون یکسره از میان خواهد رفت؟ در ماده «۹» آئین نامه آمده است: «در صورت تعدد شعب دادگاه عمومی در حوزه قضائی مستقر در مرکز بخش، رئیس شعبه اول دادگاه عمومی بر شعب دیگر نظارت و ریاست اداری دارد. همچنین رئیس دادگستری شهرستان، علاوه بر نظارت و ریاست اداری بر دادگستری آن شهرستان بر کلیه دادگاههای عمومی بخش‌های تابعه، نظارت و ریاست اداری خواهد داشت.»

## باب بحث گشوده است

پس از شروع چاپ این سلسله نوشتار، گروهی از دست‌درکاران محترم دادگستری، قضات حق جو، وکلای و حقوق دانان گرامی با، گزارش، تماس گرفتند و نظریاتی ارائه دادند که عموماً راهگشا و سازنده بود. این تماس‌ها ثابت کرد، قانون نویس، قضات و وکلای دادگستری متفقاً خواهان وجود قضائی حالی از شائبه‌های گوناگون برای نقد مسائل قانونی و مربوط با دادگستری و امر خطیر قضاء هستند. گزارش، ضمن ارج نهادن به تمامی این اظهار نظرهای سازنده، و با تشکر از عموم عزیزانی که زحمات نامی با ما داشته‌اند را بر خود هموار کردند، بدین وسیله اعلام می‌کند: باب بحث در مورد قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، ممنوع است و آعادة این مقالات ارائه شده در موافقت یا مخالفت با آن را منعکس کنیم.

بنظر می‌رسد که ماده ۹ آئین نامه بقول معروف «فاطی کرده است» و «مرکز بخش» را بجای «شهرستان» و «شهرستان» را بجای «استان» بکار برده است و گرنه، تاکنون در کدام «مرکز بخش» کشور امکان تأسیس شعب متعدد دادگاه وجود داشته است که برابر قانون جدید، چندین شعبه «دادگاه عمومی» در یک مرکز بخش تأسیس شود؟ مگر اینکه بگوئیم از این پس امکانات دادگستری آفتدر زیاد خواهد گردید که در هر مرکز بخش کشور نیز چندین شعبه دادگاه، آنهم «دادگاه عمومی» تأسیس خواهد شد!

در ماده ۱۸ آئین نامه آمده است «قضات دادگاهها مکلفند به دعاوی و شکایات شخصاً رسیدگی و اتخاذ تصمیم نمایند مگر اینکه به اقتضای امر، تحقیق و پی‌گیری توسط قاضی تحقیق لازم باشد، در این صورت حسب درخواست از رئیس حوزه یا معاون وی، پرونده به قاضی تحقیق ارجاع می‌شود.

قبلاً درباره قاضی تحقیق و شخصیت و نقش مبهم او، توضیحاتی داده‌ایم که تکرار آنها ضرورت ندارد ولی آنچه در اینجا جلب توجه می‌کند اینست که اگر قاضی دادگاه، اتفاقاً همه کارهای تحقیقاتی پرونده را خودش یک تنه انجام داد و کاری نماند که به قاضی تحقیق رجوع کند، در این صورت وظیفه قاضی تحقیق چیست؟ آیا باید بیکار بنشیند تا روزی، قاضی دادگاه عمومی، بر حسب تصادف کاری به او ارجاع کند؟

بررسی مواد قانون جدید، جلب توجه می‌کند، ویژه دادگاههای تک قاضی نیست و در سایر واحدهای قضائی نیز مشهود است، چیزی که هست، در مورد دادگاههای تک قاضی اهمیت موضوع بیشتر و حل مشکلات و مسائل دشوارتر است.

### مرووری بر آئین نامه قانون

متأسفانه آئین‌نامه‌نی هم که برای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نوشته شده است تقریباً تکرار مواد قانون است با تغییر برخی از جملات یا عبارات و ابهامی را برطرف نمی‌کند که هیچ، درباره‌ای موارد بر ابهامات موجود نیز می‌افزاید.

مثلاً در تبصره ماده «۸» آئین نامه می‌خوانیم «رئیس قوه قضائیه می‌تواند در هر حوزه قضائی، هر یک از قضات را مناسب با تجربه و نبجز آنها، با ابلاغ خاصی برای رسیدگی به امور کیفری - حقوقی - خانوادگی - اطفال - دریائی - پزشکی و داروئی - صنفی و امثال آن تعیین و منصوب نماید.»

برابر این تبصره، تاکنون هفت گونه قاضی در قانون پیش‌بینی شده است و اگر «امثال آن» را نیز سه گونه دیگر فرض کنیم (مانند امور قاچاق - گمرکی - مواد مخدر - رانندگی - گذرنامه و ...) و با توجه به اینکه دادگاههای انقلاب و سایر دادگاههای اختصاصی مانند دادگاه ویژه روحانیت - مدنی خاص و غیره هم که به کارهای

# تربیت نیروی انسانی کاردان و مشکلات دادگستری

دیگر اینکه مگر قاضی تحقیق نباید... به دستور وزیر نظر حاکم دادگاه... و یا... تحت نظر قضات دادگاههای حوزه قضایی... کار کنند و عهده دار کلیه اموری... که در جریان تعقیب و رسیدگی و اجراء به آنان ارجاع می‌شود، باشد؟ و مگر قاضی دادگاه عمومی خودش مستقل نیست و حق تصمیم‌گیری بطور «عام» ندارد؟ در این صورت چرا باید برای ارجاع کار به قاضی تحقیق، «حسب درخواست از رئیس حوزه یا معاون وی، رفتار کند؟

همین سؤال درباره قضات تحقیقی که با دادگاه انقلاب همکاری می‌کنند، نیز ادا است.

توجه بفرمایید که در همین مرکب کوچک ارجاع کار به قاضی تحقیق، یک «دوباره کاری» محسوس دریافته می‌شود. یعنی قاضی دادگاه پس از آنکه متوجه شد تحقیقاتی توسط قاضی تحقیق ضرورت دارد، بجای آنکه خودش فوراً تصمیم‌گیری کند و کار را به قاضی تحقیق بسپارد که پرونده معطل نماند، ناچار است آنرا بفرستد بنزد رئیس حوزه یا معاون او و پرونده بنا به مقتضیات و کم و زیادی کار، مدتی هم در آنجا بماند، آنگاه دستور رسیدگی توسط قاضی تحقیق، صادر و پرونده باز به دادگاه بازگردانده شود تا بدست قاضی تحقیق برسد! خوب، اینکه نقض غرض است و بجای شتاب بخشیدن به کارها، معطلی بیشتری را پیش می‌آورد!

در ماده ۱۹ آئین نامه، ضمناً موضوع عجیبی دیده می‌شود آنجا که می‌گوید: «قضات تحقیقی که با دادگاه انقلاب همکاری می‌کنند، به تعداد مورد نیاز در اختیار شعبه اول دادگاه انقلاب قرار می‌گیرند و امر تحقیق توسط وی به آنان ارجاع می‌گردد.

مفاد ماده ۱۹ با آنچه در ماده ۱۸ خواندیم مغایرت دارد چون در ماده ۱۸ صحبت از «رئیس حوزه یا معاون وی» رفته است و در ماده «۱۹» از «رئیس شعبه اول» و گذشته از این، اصلاً معلوم نیست این دو ماده آئین نامه از کدام قسمت قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب گرفته شده است؟

ظاهراً نباید از این طرز قانون نویسی شگفت زده شویم چون بنظر می‌رسد که بیشتر نویسندگان قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، از قضات دادگاههای حقوقی بوده‌اند و به همین لحاظ در حال و هوای دادگاههای حقوقی سیر می‌کرده‌اند و نقشی هم که برای «قاضی تحقیق» پیش‌بینی کرده‌اند، تقریباً چیزی

است شبیه وظایف «دادرسی علی‌البدل» در دادگاههای حقوقی که به دستور رئیس کل دادگاهها مأمور رسیدگی پرونده‌ها می‌شوند و البته آقایان نویسندگان قانون به لحاظ همان حال و هوای فکری هم، توجه نکرده‌اند که در امور کیفری، فوریت‌هایی هست که نباید با تشریفات الزاماً کند دادگاههای حقوقی، به آنها رسیدگی شود وگرنه نقض غرض خواهد بود و گاه در اثر دست به دست شدن پرونده و تعویق رسیدگی، موضوع «امحاء دلائل» پیش خواهد آمد و اصل رسیدگی متفتی و مشمول ضرب‌المثل «نوشدارو، پس از مرگ سهراب» خواهد گشت.

از همه مواد آئین نامه عجیب تر، مفاد ماده ۲۸ آن است که می‌گوید: «قاضی صادرکننده حکم یا اجرائیه می‌تواند در اجرای احکام خود حضور و نظارت داشته باشد لکن در خصوص اجرای حکم رجم، حضور قاضی صادرکننده حکم، الزامی است.»

در اینجا هم اولاً - معلوم نیست این ماده آئین نامه از کدام قسمت قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب گرفته شده است. ثانیاً - تاکنون هرگز مرسوم و متعارف و لازم نبوده است که قاضی صادرکننده حکم، در موقع اجراء حکم، خودش حاضر شود. ثالثاً - اصلاً مرحله اجراء احکام ربطی به موضوع صدور احکام ندارد و این دو مورد بکلی از هم جدا است. صدور حکم، امری است قضائی و اجراء حکم، چنانکه از نامش پیدا است، کاری است تقریباً اداری و صرفاً اجرایی و از نظر وظایف نیز، مسوول اجراء احکام در امور حقوقی عموماً از اعضاء دفتر دادگاه است و در امور کیفری هم فقط رئیس اجراء احکام ممکن است قاضی باشد و بقیه اعضاء آن، کارمندان اداری هستند. رابعاً - اگر به موجب مقررات شرعی خاصی، لازم است که قاضی در پاره‌ئی از موارد مانند همان حکم رجم، در موقع اجراء حکم دادگاه حاضر باشد، تسری دادن این امر به سایر موارد و همه احکام، ولو با شرط اختیار قاضی صادرکننده حکم، کاری است که نه با اصول قضائی سازگاری دارد و نه مناسب شأن قاضی دادگاه است و نه عرف جامعه آنرا می‌پسندد و نه قاضی‌ئی پیدا می‌شود که به چنین کاری تن در دهد.

در ماده «۳۳» آئین نامه می‌خوانیم «در خصوص پرونده‌هایی که در دادرسی عمومی و انقلاب در حال رسیدگی می‌باشد، با اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به ترتیب ذیل اقدام می‌گردد:

آنگاه در بند ۲ این ماده آمده است: «پرونده‌هایی که جهت تحقیق نزد قضات دادرسی می‌باشد و هنوز تحقیقات کامل نشده است، پس از اعاده به دفتر کل، به دادگاه ارجاع می‌شود و پس از ملاحظه دادگاه، در صورت لزوم ادامه تحقیقات، قاضی تحقیق که ترجیحاً همان قاضی دادرسی خواهد بود که پرونده را در اختیار داشته، تحت نظر دادگاه، تحقیقات را ادامه خواهد داد.»

ظاهراً نویسندگان این تبصره فراموش کرده‌اند که به محض اجراء قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، دادرسیاها بکلی برچیده خواهند شد و «قاضی دادرسی» باقی نخواهد ماند تا «ترجیحاً» پرونده ناقص مانده، به او ارجاع شود و قانوناً در چنین مواردی باید قاضی دادرسی

اول به سمت قاضی تحقیق، تغییر سمت پیدا کند، آنگاه پرونده به او ارجاع شود و مثلاً اگر قاضی رسیدگی پرونده در دادرسی بازپرس بوده است، تغییر سمت او از بازپرس به عنوان قاضی تحقیق، نیاز به صدور «ابلاغ» دارد نه اینکه به مجرد اجراء قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، و انحلال دادرسیاها، همه قضات دادرسیا، اعم از دادستان و بازپرسی و دادیار و غیره، خود بخود مبدل به «قاضی تحقیق» شوند تا برابر آئین نامه، رسیدگی پرونده‌ها را آغاز کنند!

البته هنوز جای این پرسش باز است که اگر وجود «قاضی تحقیق» که خود عضوی است از سازمان دادرسیا، لازم است، چرا دادرسیا را منحل کنیم و اگر وجود دادرسیا لازم نیست، چرا باز به سراغ «قاضی تحقیق» همان دادرسیا منحل می‌رویم و...؟

اینها نکات و مواردی چند از نقائصی بود که بطور سردستی و اجمالی در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بنظر ما رسید و هم فزون آید اگر چونانکه باید، بشمری، و آنها را از سر دلسوزی و بی‌شائبه و فقط به پیروی از علاقه وافر خودمان به سرفرازی و پیشرفت دستگاه قضائی کشورمان نوشتیم و امیدواریم این مطالب بنظر کسانی برسد که خود اهل درد بوده، به اعتلاء دستگاه قضائی هم پای‌بند باشند و مطالب خیرخواهانه ما را با حسن تفاهم و نیت بخوانند و نتیجه‌گیری کنند تا اگر «اول‌الاولین» قانون جدید گیرهائی دارد، تا دیر نشده است درباره‌اش چاره‌گری بشود مگر «آخرالآخرین» آن برای مردم و دستگاه قضائی کشورمان سودمند افتد.

یادآوری می‌شود که در این نوشته، تا توانستیم به غلط‌های فاحش دستوری و انشائی فراوانی که در قانون و آئین نامه آن دیده می‌شد، پرداختیم وگرنه رشته سخن از اینهم درازتر می‌شد.

مقاله را با نقل قسمتی از سخنان معنی‌دار آقای «مصطفی محقق داماد» رئیس سابق سازمان بازرسی کل کشور که پس از حدود سیزده سال ریاست بر آن سازمان، چندی پیش استعفاء کرد و از مصاحبه ایشان با روزنامه کیهان شماره ۱۵۱۰۴ - ۱۳۷۳/۴/۲۱ پایان می‌دهیم:

«... من معتقدم برای حل کلیه مشکلات کشور، اعم از فساد اداری و مشکلات اقتصادی، مسأله زیربنائی و اصلی، ایجاد امنیت قضائی است و مادام که امنیت قضائی در کنار یک قوه قضائیه مقتدر، برای ملت فراهم نگردد، رسیدن به رونق اقتصادی و از میان برداشتن مشکلات کشور، میسر نخواهد شد... من تلاش خود را در این زمینه در حد نهایت توان برای حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین و نظارت تامه بر دستگاههای اجرایی و دولتی نمودم و همراه با رعایت موازین حقوقی، ضوابط و معیارهای اسلامی را اجراء نمودم، ولی این موفقیت وقتی به نتیجه می‌رسد یا کامل می‌شود که همه ارگانها، در شئون مختلف با این هدف هماهنگ و همراه باشند و برای ایجاد امنیت قضائی تلاش مداوم داشته باشند...»

●●●●

من این پیام نوشتم بدان زبان که تو دانی  
تو هم بخوان به زبانی که کس بجز تو نداند

